

قیام بهرام چوبین در شاهنامه‌ی فردوسی

دکتر ایرج مهرکی^۱

اشرف عبدالاحدی^۲



تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۶

چکیده

در نوشتار حاضر سعی شده است، گزارشی مختصر از قیام بهرام چوبین در شاهنامه داده شود و دیدگاه فردوسی درباره‌ی چگونگی این قیام مطرح گردد. علاوه بر استفاده از شاهنامه‌ی فردوسی، نگاهی اجمالی به سایر منابع شده و مقایسه‌ای بین آنها صورت گرفته است؛ و در این مقایسه نگاه خاص و منحصر به فرد فردوسی در قیام بهرام چوبین بررسی می‌گردد، زیرا فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه با رسیدن به این داستان، دوباره روحیه‌ای حماسی به آن تنیده و توصیفات او از بهرام چوبین، یادآور قهرمانان بخش حماسی به خصوص رستم است. به همین سبب برخی گزارش‌ها و دیدگاه‌های او با سایر مؤرخین درباره‌ی این داستان متفاوت است.

کلید واژه: فردوسی، شاهنامه، بهرام چوبین، هرمز، پرموده

۱ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران، I.mehr41@gmail.com

۲ - دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران.

مقدمه

آگاهی ما از روایات تاریخی کهن، اغلب بر اساس داستان‌های شفاهی است که در طول قرون به صورت سینه به سینه منتقل شده است. تاریخ نگاران یونانی می‌نویسند که ایرانی‌ها به تاریخ شفاهی علاقه داشتند و اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن در طول اعصار، نسل اندر نسل نگهداری می‌شده‌اند. «ایرانی‌ها بی‌تردید تاریخ حماسی داشته‌اند.» (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۳۹)

برگزیده‌ی این روایات در اواخر عهد ساسانی در قالب کتاب "خداینامه" به نشر نوشته و تدوین شد. کتاب خداینامه - که متن پهلوی آن در اوایل عهد اسلامی از بین رفت - مهم‌ترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی است که مطالب آن بدون شک در کتاب‌های تاریخی مهم سده‌های سوم و چهارم به طور مستقیم و در تواریخ دوره‌های بعد با واسطه نقل شده است، بخش‌های متأخر این کتاب به خصوص آنچه مربوط به ساسانیان است، به‌عنوان منبع اصلی، مورد استفاده‌ی تاریخ نگاران قرار گرفته و دارای اعتبار تاریخی بسیار است. «از ترجمه‌ی این کتاب در کتب معتبری مانند سنی ملوک والارض، تاریخ طبری، ترجمه‌ی بلعمی، مجمل التواریخ والقصص، تاریخ سیستان، آثار الباقیه و عیون الاخبار نقل‌هایی شده است.» (صفا، ۱۳۸۷: ۸۳)

البته در کنار کتاب خداینامه که نوعی تاریخ رسمی به شمار می‌آمد، داستان‌های شفاهی بسیاری نیز در میان مردم رایج بود و حتی درباره‌ی حوادث و قهرمانان عهد ساسانی نیز علاوه بر آن تاریخ رسمی، روایات دیگری به شکل افسانه‌های نیمه تاریخی وجود داشت که از میان آنها می‌توان از "بهرام چوبین" نام برد. «داستان بهرام چوبین در کتابی به عنوان "بهرام چوبین نامک" در اواخر عهد ساسانی وجود داشته که متأسفانه برجای نمانده است، مؤرخان ایرانی چون طبری، دینوری، بلعمی و فردوسی

نیز مطالبی از این داستان به رشته‌ی تحریر کشیده‌اند.» (رضا، ۱۳۶۵: ۱۱۴)

سرگذشت پرحادثه‌ی بهرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری قوی گذاشته است و موجد افسانه‌ی شیرینی به زبان پهلوی شده است که مطالب آن را، مورخان عرب و ایران، خاصه فردوسی در کتب خویش آورده‌اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی، مجسم و محسوس کند. بنابه قول او بهرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان مشهور به شمار می‌آمد، بلکه در خصال مردانه نیز دارای مقامی عالی بوده است.

قیام بهرام چوبین

تزلزل مقام سلطنت در اواخر دوره‌ی ساسانی، زمینه‌های لازم را در اختیار اشراف و سپاهیان برای شورش بر ضد شاه مهیا می‌نمود. آنگونه که از شاهنامه بر می‌آید، جامعه‌ی ایرانی در گذشته‌های دور روحیه‌ی شورش و ایستادگی در برابر ستم شهریاران با خود همراه داشته، و با قیام و خیزش علیه بیداد بیگانه نبوده است. برای مثال می‌توان از قیام کاوه‌ی آهنگر بر ضد ضحاک نام برد.

در دوره‌ی ساسانیان نیز شورش‌ها و اعتراض‌هایی ضد عملکردهای نادرست پادشاهان و فرمان‌روایان صورت گرفته است که از بین آنها می‌توان از جنبش مذهبی مانی و مزدک، جنبش بهرام چوبین و حتی بعد از او، قیام بسطام و شورش شهربراز نام برد. از مهم‌ترین این قیام‌ها «جنبش بهرام چوبین» است.

«قیام بهرام چوبین در دوره‌ی ساسانیان یکی از خصوصیات دوره‌ی مذکور بود. نزاع بین اشراف و پادشاه بیش از دویست سال ادامه داشت. ولی برای اولین دفعه نماینده‌ی اشراف با سپاه برخاست و پایتخت را متصرف شد. از همه مهم‌تر آنکه برای اولین بار کسی که از دودمان سلطنت نبود، خود را به عنوان پادشاه ایران معرفی

کرد. تمام این حوادث گواه بر این است که بحران سیاست دولت ساسانیان که در اثر سیاست قباد و انوشیروان به طور موقت ضعیف شده بود، به مرحله‌ی شدیدی رسید.» (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۵۵)

از دلایل این شورش‌ها وجود ظلم چند صدساله‌ای است که بر مردم ایران حاکم بود، که به طور معمول از دوره‌ی قباد شکل گرفت و همچنان تا دوره‌ی هرمز ادامه یافت و حتی شدیدتر شد و باعث سست شدن پایه‌های حکومت گردید. در روایت فردوسی درباره‌ی هرمز آمده است:

چنین بود تا شد بزرگیش راست	هر آن چیز در پادشاهی که خواست
برآشفت و خوی بد آورد پیش	به یکسو شد از راه آیین و کیش
هر آن کس که نزد پدرش ارجمند	بدی شاد و ایمن ز بیم گزند
یکایک تبه کردشان بی گناه	بدین گونه بد رای و آیین شاه

(ج ۸ / ۳۱۹ / ۶۲ به بعد)

بنا به روایت فردوسی، هرمز حتی به بزرگان و موبدان نیز رحم نمی‌کند. یکی را به نام ایزد گشسپ به زندان می‌فرستد، گرسنه نگه می‌دارد و سرانجام فرمان قتل او را می‌دهد. موبدی به نام زردهشت را با خدعه و نیرنگ به مهمانی می‌خواند و غذای زهرآلود به دست خود به او می‌خوراند. وزیر دیگر خود به نام بهرام آذرمهان را نیز با دسیسه‌ای دیگر می‌کشد، به طوری که فردوسی می‌گوید:

نماند آن زمان بر درش بخردی	همان رهنمایی و هم موبدی
----------------------------	-------------------------

(ج ۸ / ۳۲۸ / ۲۲۳)

در چنین وضعی کشور پرآشوب می‌گردد. دشمنان از هرسویی به ایران روی می‌آورند و ایران بار دیگر بر اثر جنایات شاهی بیدادگر در معرض خطر قرار

بهرام چوبین را از ری به حضور می‌طلبید و او را فرماندهی جنگ با ترکان - ساوه شاه - می‌کند. بهرام چوبین دوازده هزار سپاهی چهل ساله برمی‌گزیند (زیرا بر این باور بوده که این افراد با این سن و سال حق نان و نمک و کهنتری را فراموش نمی‌کنند)، در کتاب ایران و ترکان در روزگار ساسانیان در این باره چنین آمده است: «این جنگ به نام نخستین جنگ ایران و ترکان شناخته شده است.» (رضا، ۱۳۶۵: ۱۱۲) بهرام دوازده هزار تن از سواران را برگزید که سن هیچ یک از آنها کمتر از چهل سال نبود. در انتخاب تعداد سپاهیان از سوی بهرام چوبین فردوسی ابیاتی ذکر می‌کند که نشان دهنده‌ی شباهت اندیشه‌ی بهرام با رستم و پیروی از اوست. با توجه به این ابیات رستم در جنگ هاموران دوازده هزار سپاهی با خود می‌برد. لازم به ذکر است که در نسخه‌های متعدد شاهنامه‌ی فردوسی اشاره‌ای به شمار سپاهیان رستم نشده و فقط آمده است که در مقابل سپاه عظیم هاموران، سپاه رستم بسیار اندک بود و اندیشه رستم که "فزونی لشگر نیاید به کار" ذکر شده است. بهرام نیز به همان ترتیب دوازده هزار سپاهی را با خود می‌برد. البته این عدد بیش از آن که برخاسته از واقعیت تاریخی باشد، ساخته‌ی ذهن اسطوره پرداز، فردوسی است که می‌خواهد بین بهرام و قهرمانان بخش حماسی به خصوص رستم شباهتی ایجاد کند.

که کاووس کی رابه هاموران	بیستند با لشکری بی‌کران
گزين کرد رستم ده ودو هزار	ز شایسته مردان گرد و سوار
بیاورد کاووس کی را ز بند	برآن نامداران نیامد گزند

(ج ۸ / ۳۴۳ / ۴۸۲ - ۴۸۹)

این در حالی است که سپاه پادشاه ترکان سیصد هزار تن ذکر شده است که تا هرات و بادغیس پیش آمده بودند. گمان می‌رود که بهرام از این روی این رقم سپاهی را انتخاب کرده است که عدد دوازده در نزد ایرانیان مقدس بوده و در تاریخ اسطوره‌ای ایران نیز در چند جنگ مثل جنگ اسفندیار و ارجاسب و جنگ گودرز به خون‌خواهی سیاوش نیز دوازده هزار نفر در سپاه شرکت داشتند و در تمام این

جنگ‌ها ایرانیان پیروز شده بودند.» (ج ۶ / ۱۶۵ / ۴۹۷) بهرام چوبین به جنگ می‌رود و پس از رشادت‌های بسیار در مقابل سپاه عظیم خاقان پیروزیها کسب می‌کند. هرمز هنگام راهی کردن بهرام، درفش رستم را به او می‌دهد:

بیاورد پس شهريار آن درفش	که بد پیکرش ازدها فش بنفش
که درپیش رستم بدی روز جنگ	سبک‌شاه ایرانگرفت آن به چنگ
درفشو یاست اینکه داریبه‌دست	که پیروز باديو خسروپرست
گمانم که تو رستمی دیگری	به مردی و گردی و فرمان بری

(ج ۸ / ۵۰۸ و ۵۰۹ / ۵۱۳ - ۵۱۴)

ظاهر این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی خواهان زنده کردن رستمی دیگر است، زیرا پس از گذشت دورانی طولانی از حکومت پادشاهان فرومایه، بهرام چوبین را هم چون رستم و گودرز وارد صحنه می‌کند تا ابر سیاه خفقان و فساد را با رعد و برق آن بشکافد. بهرام چوبین فردوسی همان شخصیتی را دارد که فردوسی می‌پسندد. روش بهرام انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی.

به نظر می‌رسد فردوسی در این تراژدی شخصیتی ویژه از بهرام چوبین می‌سازد که متفاوت‌تر از آثار تاریخی پیش از او یا هم‌زمان با او است. فردوسی از بهرام تصویر روشنی از مردی شکست‌ناپذیر می‌دهد. مردی که حتی در فلاکت و تبعید هم نمی‌تواند دست از نقشه‌های بلند پروازانه‌اش بردارد که در عین حال جاه‌طلبی نسنجیده و خشونت طبعش با روح جوانمردی آرام می‌شود:

بر آیین چین خلعت آراستند	فراوان کلاه و کمر خواستند
جز ازداد و خوردو شکارش نبود	غم گردش روزگارش نبود
همه چین همی گفت ما بنده‌ایم	ز بهر تو اندر جهان زنده‌ایم
همی خورد بهرام و بخشید چیز	بر او بر بسی آفرین بود نیز

(ج ۹ / ۱۵۱ / ۲۳۸۷ - ۲۳۹۱)

«چون پسر ملک ترک نزدیک مداین رسید، هرمز پیش او باز آمد حرمت خویشی را که پسر خال او بود و او را جایی نیکو فرود آورد و چهل روز او را نیکو همی داشت.» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۷۵۰)

بهرام همراه پرموده غنایم بسیاری فرستاده بود. ذکر این غنایم و علت بدگمانی هرمز نسبت به بهرام در مروج الذهب چنین آمده است:

«ترکه ملوک ترک و خزاین افراسیاب و جواهراتی که از سیاوش گرفته بود به نزد شیابه بود به علاوه ترکه بهراس، پادشاه ترک و چیزهایی که از خزاین یستاسف از بلخ ربوده بود و دیگر ذخایر ملوک قدیم بدست ترکان بود و این همه به دست بهرام افتاده بود و مجموعه‌ای از آن برای هرمز فرستاد و چون این اموال و جواهر و غنایم دیگر که بهرام فرستاده بود به مقصد رسید وزیر هرمز اریخسیس خوزی از شیفتگی و خرسندی شاه از محموله‌ی بهرام حسادت کرد و گفت "این گناهِش را بزرگ‌تر می‌کند" و از خیانت بهرام با هرمز سخن گفت که بیشتر جواهر و اموال و غنایم را خاص خویش کرده است و شاه را بر ضد او تحریک کرد.» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۶)

بلعمی نیز به تحریک وزیران اشاره کرده است. (بلعمی، ۱۳۴۱: ۷۵۰)

و هرمز به جای قدردانی از بهرام به بهانه‌ی تازیانه زدن به پرموده و برداشتن چند قلم از غنایم، بهانه می‌گیرد. به او نامه‌ی تندی مینویسد و به جای خلعت، لباس پیرزنان و دوک برای او هدیه می‌فرستد. در تاریخ طبری درباره‌ی این برخورد هرمز مطلبی نیامده و بهرام چوبین را بی‌دلیل شورشگر می‌داند. اما در تاریخ ثعالبی نیز مثل شاهنامه آمده: «هرمز دستور داد تا به بهرام نامه بنگارند و او را سرزنش کنند و خوارش بشمرند و بخواهند که آن گوشواره‌ها و موزه‌ها را باز فرستد و خود برای او پنبه و دوک و لباس زنانه فرستاد.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱) با این وصف چه کسی است که به بهرام چوبین حق ندهد که علیه هرمز به پا خیزد. قیام در این شرایط حق و وظیفه‌ی هر

ناشی از حسد بد خواهان است:

چنین بد ز اندیشه‌ی شاه نیست جز از ناسزا گفت بدخواه نیست
 جهاندار بر بندگان پادشاست اگر مر مرا خوار گیرد رواست
 گمانی نبردم که نزدیک شاه بداندیشگان تیز یابند راه
 (ج ۸/۳۹۸/۱۳۷۸-۱۳۸۱)

پس از آن هرمز با فرستادن خنجرهای شکسته بر این شورش بیشتر دامن زد و سپاهیان را در تصمیم خود راسخ‌تر کرد و بهرام را در موضع بیگناهی قرار داد، پس همه‌ی سپاهیان با بهرام تجدید عهد کردند. در تاریخ ثعالبی نیز چون دیگر آثار مثل طبری این قسمت از داستان بهرام چوبین مطلبی ذکر نشده است.

پس از آن بهرام بیدرنگ با پرموده - خاقان ترکان - از در صلح درآمد و تمامی سرزمین‌هایی را که از پدر پرموده گرفته بود، به او بازگرداند و با او پیمان دوستی بست. با این کار به طور رسمی سر به شورش برداشت و با سپاه خود به جانب ری رفت. بهرام برای تفرقه انداختن میان هرمز و پسرش، دستور داد با تصویر و نام خسرو پرویز، سکه‌های زر و سیم بزنند و تلاش کرد تا بازرگانان، با خریدهای کلان در تیسفون و پرداخت بهای آن با این پول، سکه‌ها را در بازار به جریان اندازند. در تاریخ ثعالبی نیز به این مطلب اشاره شده است. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱)

با این عمل، در بازار هرمز، بحران سیاسی حکم‌فرما شد. او از پسر خود خشمگین و نامطمئن شد. طبق روش معمول خویش، به جای مقابله‌ی مردانه به فکر این افتاد که پسرش را با زهر بکشد. حاجب فهمید و خسرو را فراری داد. درباریانی که از طرف مادر با خسرو پیوند داشتند، از شاه روی برگرداندند و به این ترتیب لشگر از هم پاشید، گروهی به سوی بهرام چوبین گریختند، عده‌ای به خسرو پیوستند و گروهی نیز نزد هرمز شاه ماندند. دایه‌های خسرو پرویز برای مقابله با خطر قیام بهرام - که قیام

یکی تیغ زد بر سر و گردنش که تا سینه ببرد تیره تنش
چو آواز تیغش به خسرو رسید بخندید کان زخم بهرام دید
(ج ۹ / ۱۱۲ / ۱۷۲۸ - ۱۷۲۹)

در نهایت فردوسی به این راضی می‌شود که خسرو با نیایش به درگاه خدا، سروش را به یاری گیرد و به این ترتیب نجات یابد، اما سروش از او قول می‌گیرد که پس از آن پارسایی پیشه کند. به هر حال خسرو از طریق مردانگی و دلاوری نمی‌تواند بر بهرام چیره گردد و تنها از طریق اجیر کردن قاتلی، موفق به کشتن بهرام می‌شود، نام این قاتل در شاهنامه قلون است. (ج ۹/۱۶۴/۲۶۱۶) درباره کشته شدن بهرام در تاریخ پیامبران و شاهان چنین آمده: «موريقوس به خسرو پرويز در برابر بهرام چوبین ياری کرد. وی به دست یکی از سپاهیانش به نام فوقاس که ناگهان بدو حمله کرد کشته شد.» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷۴) و به این ترتیب جنبش بهرام چوبین به پایان می‌رسد و با کشته شدن او حکومت ساسانی که در لبه‌ی پرتگاه سقوط بود، به طور موقت نجات می‌یابد.

منابع

- ۱ - اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)، ترجمه‌ی جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
- ۲ - بلعمی، ابوعلی محمد: ترجمه‌ی تاریخ طبری، به تصحیح ملک‌الشعرای بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- ۳ - ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: تاریخ ثعالبی مشهور به غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه‌ی محمد فضائلی، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۴ - دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ: تاریخ ایران باستان، ترجمه‌ی روحی ارباب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- ۵ - رحیمی، مصطفی: تراژدی قدرت در شاهنامه، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۶ - رضا، عنایت‌الله: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، علمی، ۱۳۶۵
- ۷ - سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۸
- ۸ - صفا، ذبیح‌الله، حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۸۷
- ۹ - طبری: تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
- ۱۰ - فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، تهران، قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۱ - کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ساحل، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۲ - کریستن سن، آرتور: داستان بهرام چوبین، ترجمه‌ی منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری، چاپ اول، ۱۳۸۳

